

پولس در حضور فلیکس فرماندار

¹ و بعد از پنج روز، حنّانیای رئیس گهته با مشایخ و خطیبی تَرُئلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند.² و چون او را احضار فرمود، تَرُئلس آغاز ادّعا نموده، گفت:³ چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فلیکس گرامی، در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می‌پذیریم.⁴ و لیکن تا تو را زیاده مُصَدَّع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصراً عرض ما را بشنوی.⁵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت تَصاری،⁶ و چون او خواست معبد را ملوٲ سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم، ولی لیسایس مینباشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،⁸ و فرمود تا مدّعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادّعا می‌کنیم.⁹ و یهودیان نیز با او مُتَّفَق شده گفتند: که چنین است.

¹⁰ چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می‌آورم.¹¹ زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،¹² و مرا نیافتند که در معبد با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم.¹³ و هم آنچه الآن بر من ادّعا می‌کنند، نمی‌توانند اثبات نمایند.¹⁴ لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که: به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیا

مکتوب است معتقدم،¹⁵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.¹⁶ و خود را در این امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم.¹⁷ و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.¹⁸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در معبد مطهّر یافتند بدون هنگامه یا شورش.¹⁹ و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادّعا کنند.²⁰ یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،²¹ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان از من امروز پیش شما باز پرس می‌شود.

²² آنگاه فلیکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: چون لیسایس مینباشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.²³ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.

²⁴ و بعد از روزی چند فلیکس با زوجه خود دَرُیِیلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید.²⁵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می‌کرد، فلیکس ترسان گشته، جواب داد که الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.²⁶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرراً وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد.²⁷ اما بعد از انقضای دو سال، پُورکیؤس قستوس، خلیفه ولایت فلیکس شد و فلیکس چون خواست بر یهود مِت نهاد، پولس را در زندان گذاشت.